

رضای شیعیان واقعی به قضای الهی*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

یکی از ویژگی‌هایی که امیرمؤمنان علیه السلام برای شیعیان واقعی برمی‌شمارند، این است که حال آنان هنگام روبه‌رو شدن با گرفتاری و مصیبت، با هنگام برخورداری از نعمت و رفاه و آسایش یکسان است. همچنان‌که افراد معمولی هنگام خوشی و بهره‌مندی از آسایش و راحتی، از زندگی خود راضی‌اند و گله‌ای ندارند، پرهیزگاران و شیعیان واقعی هنگام بلا و مصیبت راضی‌اند و هیچ گله و شکایتی ندارند. آنان در این مواقع، ناشکیبایی و ناراحتی نمی‌کنند و برایشان تفاوتی ندارد که بلا بر ایشان بیارد یا از نعمت سرشار برخوردار شوند. سرّ وجود آن روحیه در شیعیان واقعی، رضای آنها به قضا و قدر الهی است. آنان هم رفاه و آسایش را تقدیر خداوند می‌دانند، هم بلا و مصیبت را، و چون این گرفتاری‌ها را خداوند مقدر فرموده، با همه وجود به پیشواز آن می‌روند و گلایه‌ای ندارند.

کلیدواژه‌ها: شیعیان واقعی، خفقان الهی، لذت، مقام رضا.

واکنش طبیعی انسان به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها

«نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ مِنْهُمْ فِي الرَّخَاءِ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ بِالْقَضَاءِ» در هنگامه مصیبت و بلا، چونان زمان نعمت و رفاه جانسان از ایمان و آرامش لبریز است؛ چون [خواستشان خواست خداست] و به قضای پروردگار خشنودند.

انسان به طور طبیعی و گذشته از بهره‌مندی از هدایت الهی و راهنمایی پیامبران، اگر خوشی و نعمتی به او برسد، خرم و شادمان می‌شود و اگر مصیبت و گرفتاری‌ای به او برسد، مانند بیماری، داغ عزیزان، یا رخدادهای طبیعی چون سیل و زلزله، ناراحت می‌شود و گله و شکایت می‌کند. خداوند به این دو حالت که مقتضای طبیعت انسان است اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج: ۲۱-۱۹)؛ همانا آدمی ناشکیبا [یا حریص] آفریده شده؛ چون بدی [و رنجی] بدو رسد بی‌تاب است، و چون نعمتی بدو رسد، بخل ورزد.

واژه «هلوع» به معنای داشتن حرص فراوان است. ولی برخی گفته‌اند که آن واژه را دو آیه بعد تفسیر می‌کند. پس هلوع کسی است که هنگام برخورد با ناملائمات، بسیار بی‌تابی می‌کند و چون به نعمت و خیری رسد، به دیگران چیزی نمی‌بخشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۳).

بنابر آیات یادشده، انسان به مقتضای غرایز طبیعی، وقتی با ناراحتی و گرفتاری روبه‌رو می‌شود، بی‌تابی می‌کند و به گله و شکایت زبان می‌گشاید، اما اگر نعمتی به او رسد، آن نعمت را برای خود حفظ می‌کند و در اختیار دیگران نمی‌گذارد. اما تربیت‌یافتگان مکتب پیامبران و اولیای خدا که از فراست الهی و عقل قوی برخوردارند و به تکامل رسیده‌اند، توانسته‌اند وضع طبیعی خود را تغییر دهند و فراتر از خواسته‌های مادی و حیوانی به خواسته‌های متعالی و معنوی بیندیشند. در نتیجه، خود را به نعمت‌های

مادی سرگرم نمی‌سازند و به آنها دل‌خوش نمی‌گردند و در برابر از دست دادن نعمت‌های مادی و گرفتار شدن به مصیبت‌های دنیوی اندوهگین و ناراحت نمی‌شوند.

واکنش انسان‌های سطحی‌نگر به لذت‌ها و رنج‌ها

روح انسان چندین لایه دارد. یکی از آنها، لایه سطحی روح است. مانند آب دریا که افزون بر لایه سطحی، از لایه‌های زیرین و لایه عمیق نیز برخوردار است. در سطح آب دریا موج و تلاطم ایجاد می‌شود، اما لایه‌های زیرین دریا آرام‌اند و هرچه آن لایه‌ها به عمق نزدیک‌تر شوند، از امواج کمتر اثر می‌پذیرند. سرانجام اعماق دریا، به‌ویژه اقیانوس‌ها از ذخایری ارزشمند برخوردار است که با نظر سطحی نمی‌توان به آنها پی برد و آن ذخایر با جست‌وجو در اعماق دریا شناسایی می‌شوند.

انسان‌هایی که در مکتب پیامبران تربیت نیافته‌اند، سطح روحشان فعال است. در نتیجه، شناخت و درکشان از زندگی، سطحی و در حد چیزهایی است که می‌بینند. حالت‌هایشان تابع لذت‌های حسی یا رنج‌هایی است که بر آنها وارد می‌شود. بیشتر مردم که از آموزه‌های تعالی‌بخش پیامبران برخوردار نگشته‌اند، وجودشان سطحی است. غم و شادی‌های آنان تابع کسب لذت‌های حسی ظاهری یا از دست دادن آنهاست. از این‌رو، وقتی با مشکل یا گرفتاری روبه‌رو می‌گردند، روحشان نگران و ناآرام می‌شود و روحشان که به سطح زندگی مادی و حیوانی بسنده کرده است، به تلاطم درمی‌آید. آن‌گاه فریاد و فغان سر می‌دهند. آنان که به ماورای این عالم و آفریدگار آن و فرجامش توجهی ندارند، صبح که از خواب برمی‌خیزند و احساس گرسنگی می‌کنند، در پی آن‌اند که غذایی بخورند و سپس به شادی و تفریح و انجام کارهای روزمره خود بپردازند. شب‌هنگام پس از خستگی

پیشواز آن می‌رود؛ چون می‌داند که سلامت او در گرو انجام آن عمل جراحی است. این خشنودی با لذت آنی و موقت متفاوت است. ممکن است در جایی لذت آنی و زودگذر تحقق یابد، اما خشنودی حاصل نشود، یا بعکس، ممکن است در جایی خشنودی تحقق یابد، اما لذت حاصل نگردد. در هر حال، انسان برخوردار از عقل حسابگر پیرو ادراکات حسی خود نیست و در پی تأمین مصالح خویش است، هر چند آن مصالح دنیوی باشند.

این دو دسته افراد، به ساحت ارتباط با خدا و ایمان وارد نشده‌اند و هنوز روحشان با آموزه‌های آسمانی و الهی تربیت نیافته است. آنان به اقتضای آفرینش طبیعی خود، در برابر لذت‌ها و رنج‌ها و منافع و واکنش نشان می‌دهند. دسته نخست بسیار سطحی‌نگرند و تنها به لذت‌های حسی می‌اندیشند. در نتیجه، از هر رنج حسی خودداری می‌کنند. اما دسته دوم که از عقل حسابگر و تربیت یافته برخوردارند، به افقی بالاتر از لایه سطحی زندگی و لذت‌ها و رنج‌های حسی می‌نگرند. از این رو، در پی لذتی که رنج و گرفتاری جبران‌ناپذیری در پی دارد، نمی‌روند، اما از رنجی که سودی مهم و چشمگیر دارد، استقبال می‌کنند.

خوشی و ناخوشی از نگاه مؤمن

اگر انسان به حریم ایمان وارد شود و با خداوند ارتباطی عمیق برقرار کند، پای از عالم ماده و محسوسات فراتر می‌نهد. آن‌گاه جهانی دیگر به او روی می‌نمایاند. اندیشه او به ماورای این عالم جلب می‌شود؛ چون درمی‌یابد که این عالم به خود قائم نیست و آفریننده، نگه‌دارنده و اداره‌کننده‌ای دارد. با این درک جدید، او در برابر خداوند سپاسگزار و خاضع خواهد بود و روحیه‌اش به‌طور کلی تغییر می‌کند و شادی‌ها و غم‌هایش دگرگون می‌شود. اگر غمگین باشد، غم او برای گرسنه ماندن، از دست دادن موقعیت اجتماعی و امکانات دنیوی نیست، بلکه حزنش

روز می‌خوابند و فردایشان نیز به همین ترتیب سپری می‌شود. اگر به خواسته‌ها و آرزوهای خود برسند شادمان می‌شوند و اگر رنجی به ایشان برسد و خواسته‌هایشان فراهم نگردد، افسرده و ناراحت می‌شوند؛ مانند فرد معتاد که تنها در اندیشه فراهم کردن مواد مخدر است. وی تا مواد برایش فراهم است غمی ندارد و با استعمال آن سرخوش است و به بدبختی‌هایی که انتظارش را می‌کشد، نمی‌اندیشد.

واکنش انسان‌های حسابگر و عاقل به لذت‌ها و رنج‌ها

دسته دوم کسانی هستند که روح و عقل آنها تا اندازه‌ای پرورش یافته است و نگاهشان تنها به لایه سطحی زندگی نیست. در نتیجه، با عقل حسابگر خود به بررسی و سنجش امور می‌پردازند و در پی هر لذتی نمی‌روند، بلکه در پی سود و لذتی هستند که پس از آن رنج و ناراحتی فراوان نباشد. همچنین از ناراحتی و رنجی که فایده و سودی در پی داشته باشد، نمی‌گریزند. این افراد برخوردار از عقل حسابگر، حتی اگر از معنویات و ایمان بهره‌مند نباشند، فرجام‌اندیش‌اند و در پی لذتی می‌روند که برای رسیدن به آن رنج کمتری کشیده باشند. در نتیجه، اصول بهداشتی را رعایت می‌کنند و از مصرف چیزهای لذت‌بخش، اما زیان‌بار خودداری می‌کنند و می‌کوشند بیمار نشوند. پس هر لذتی آنها را شادمان نمی‌سازد، بلکه لذتی خشنودشان می‌سازد که رنج و مشکلات فراوانی را در پی نداشته باشد. به تعبیر دیگر، در یکی از لایه‌های زیرین روح انسان خشنودی و ناخشنودی مطرح است و تنها به لذت جویبی بسنده نمی‌شود. در صورت فعال بودن این لایه از روح، انسان از تحمل رنجی که سود مهمی در پی دارد، خشنود می‌شود؛ مانند فرد بیماری که گرچه از خوردن داروی تلخ خوشش نمی‌آید، چون آن دارو موجب سلامتش می‌شود، از مصرف آن خشنود است. یا با وجود همه رنج‌ها و دردهایی که جراحی در پی دارد، به

به سبب کوتاهی در انجام وظایف و فرمان‌های الهی است. می‌بینید که غم‌ها و شادی‌ها و احساس رضا و ناخوشایندی کسی که روحش تعالی یافته و لایه‌های عمیق روحش فعال شده، با احساسات و عواطف کسی که به لایه سطحی روح خود بسنده کرده و در کمند ظاهر دنیا گرفتار شده، متفاوت است.

خداوند پس از آنکه در آیه‌های یادشده، انسان را حریص به دنیا و بخیل و ناشکیبا در برابر رنج معرفی می‌کند، کسانی را که به اقتضای غرایز طبیعی خود رفتار نمی‌کنند و پای از عالم ماده فراتر می‌نهند و تنها در پی جلب رضای خدا و عمل به وظایف خویش‌اند، از عموم انسان‌ها استثنا می‌کند: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ (معارف: ۲۲-۲۷)؛ مگر نمازگزاران؛ آنان که بر نماز خود پیوسته و پاینده‌اند و آنان که در مال‌هایشان حقی است معلوم [مانندزکات و صدقات] برای نیازمند خواهند و بینوای در مانده، و آنان که روز پاداش را باور دارند، و آنان که از عذاب پروردگار خود ترسانند.

واکنش افراد سست‌ایمان به مصیبت‌ها و سختی‌ها

ایمان مراتبی دارد و نسبت به واکنش مؤمنان به مصیبت‌ها و سختی‌هایی که در زندگی برایشان پیش می‌آید، متفاوت است. برخی که ایمانشان ضعیف است و از نخستین مرتبه آن فراتر نرفته‌اند، وقتی با مصیبت و گرفتاری روبه‌رو می‌شوند، از خداوند گله و شکایت می‌کنند. حتی در آنها احساس دشمنی با خداوند پدید می‌آید. مضمون برخی روایات این است که برخی انسان‌های سست‌ایمان که دل‌بستگی شدیدی به اهل و عیال و مال و مقام خود دارند، هنگام قبض روح با بغض و احساس دشمنی با خدا از دنیا می‌روند؛ همچنان‌که هرکس آنها را از

دل‌بستگی‌هایشان جدا کند، با او دشمن می‌شوند. همچنین هنگام مرگ با این احساس که خداوند، آنان را از دوستان و دل‌بستگی‌هایشان جدا می‌کند، با او دشمن می‌شوند و در نتیجه کافر از دنیا می‌روند.

دسته دوم، کسانی‌اند که ایمانشان قدری از دسته نخست بیشتر است، اما باز در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی که به ایشان می‌رسد از خداوند گله‌مندند. برخی افراد به ظاهر مؤمن و نمازگزار، وقتی به مصیبت و سختی دچار می‌شوند، در مقام گله از خداوند سخنانی می‌گویند که انسان انتظار شنیدن آنها را ندارد. برای نمونه، می‌گویند: خدایا مگر من چه گناهی کردم که مرا به این مصیبت دچار ساختی. البته ممکن است پس از گله و شکوه از خدا، توبه و استغفار کنند، اما در دل از خداوند گله‌مندند.

واکنش مؤمنان واقعی به مصیبت‌ها و سختی‌ها

دسته سوم که ایمانشان قوت یافته است، در برابر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بردباری می‌کنند؛ چون آنها را وسیله آزمایش می‌دانند. آنان با اعتماد و اعتقاد به آنچه در قرآن آمده، بر این باورند که دنیا محل آزمایش است و خداوند انسان‌ها را به وسیله نعمت‌ها و مصیبت‌ها و رنج‌ها و خوشی‌ها می‌آزماید. انسان نیز پس از آزمایش در این دنیا و سپری کردن زندگی دنیوی به حیات حقیقی دست می‌یابد: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ﴾ (ملک: ۲)؛ آنکه مرگ زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر است، و اوست توانای بی‌همتا و آمرزگار. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالنَّسْرِ وَالْآخِرِ فِتْنَةٌ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (انبیاء: ۲۵)؛ هرکسی چشنده مرگ است و شما را به بدی (سختی و بلا و مصیبت) و نیکی (آسانی و نعمت و دولت) می‌آزماییم؛ آزمایشی، و به سوی ما بازگردانده می‌شوید.

رسیده‌اند. کسی که به مقام رضا رسیده، نه تنها بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بردباری می‌کند، بلکه از آنچه برایش رخ داده خشنود است؛ چون آن را به خیر و صلاح خود می‌داند. او این مسئله را باور دارد. ازین رو، اگر به مصیبت دچار شود یا گرفتار زندان و شکنجه‌های طاقت‌فرسا گردد، حتی اگر آبرویش را ریختند و به او ناسزا گفتند، همه را به خیر و صلاح خود می‌داند و از آنها راضی است. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْضِي لَهُ بِقَضَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ إِنَّ أَغْنَاءَهُ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ ابْتَلَاهُ كَانَ خَيْرًا وَإِنْ مَلَكَهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ قُرِصَ بِالْمَقَارِيضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَفِي قَضَاءِ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ كُلِّ خَيْرٍ» (طبرسی، ۱۳۸۵ق، ص ۳۰۲)؛ از مؤمن درشگفتم، خداوند برای او سرنوشتی مقدر نکند، مگر آنکه خیر او باشد. اگر بی‌نیازش کند به صلاح اوست و اگر گرفتارش کند نیز به خیر اوست؛ اگر مابین مشرق و مغرب را به او بدهد خیر اوست و اگر با قیچی تکه‌تکه‌اش کنند به خیر اوست؛ و برای مؤمن در همه آنچه خداوند برای او مقدر می‌سازد، خیر است.

وقتی مؤمن به این باور رسید که همه کارها در اختیار خداست و خداوند او را دوست می‌دارد و هرچه برایش رخ می‌دهد با تدبیر و مشیت الهی و به صلاح اوست، خود را به او وامی‌گذارد. چنین کسی نه تنها گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی را که برایش رخ می‌دهد تحمل می‌کند، بلکه به پیشوازشان می‌رود و از صمیم دل از آنها راضی است؛ چون آنها را خواست محبوب و به صلاح خود می‌داند. البته مقام رضا خود دو مرتبه طولی دارد: در مرتبه نخست مؤمن از تقدیرهای الهی راضی است، چون آنها را به مصلحت خویش می‌داند. پس برای او مطلوب بالذات، خیر و مصلحت خویش است و چون این خیر و مصلحت در پرتو تقدیر خداوند فراهم می‌شود، از آن راضی است. پس درواقع او به تأمین خیر و صلاح خود

وقتی کسی به این مرتبه از ایمان رسید که دریافت دنیا محل آزمایش است و او به وسیله خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزموده می‌شود، ایمانش را در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها حفظ می‌کند و افزون بر عمل به وظایفش، آرامش از کف نمی‌دهد. چنین کسی در برابر مصیبت‌ها زبان به گله نمی‌گشاید و به احکام و دستورهای خداوند عمل می‌کند. او در برابر جاذبه‌های گناه مقاومت می‌کند و دل و دامن به گناه آلوده نمی‌سازد. چنین شخصی که در برابر سختی‌ها بردبار است، با این مقام صبر، در شمار مؤمنان متوسط جای می‌گیرد. او حال کسی را دارد که زیر تیغ جراحی قرار گرفته و چون می‌داند که صلاحش در این کار است، بر درد جان‌کاهش صبر می‌کند. بی‌شک این مقام صبر که مؤمنان متوسط بدان دست یافته‌اند و در برابر مشکلات و سختی‌ها طاقت از کف نمی‌دهند، مقام بسیار ارجمند و والایی است؛ مقامی که پیامبران و اولیای خدا، از جمله حضرت ایوب از آن برخوردار بودند. خداوند درباره حضرت ایوب و مقام صبر او فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِرُوْلَى الْأَلْبَابِ وَخَذُ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص: ۴۳-۴۴)؛ و [بار دیگر] کسانش را و مانند آنها را همراهشان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و عبرتی برای خردمندان باشد. و [به او گفتیم] یک بسته گیاه به دست بگیر و [همسرت را] با آن بزن و سوگند مشکن. ما او را شکیبیا یافتیم؛ نیک بنده‌ای بود. همانا او بسیار بازگردنده [به ما] بود.

واکنش برخوردارشدگان از مقام رضا در برابر

مصیبت‌ها

مرتبه چهارم و عالی‌تر ایمان که به ژرف‌ترین لایه روح انسان راه یافته و تاریکی‌ها را از قلبش کنار زده و بر اثر آن، ارتباط آدمی با خداوند از خلوص و عمق فراوان برخوردار شده، از آن کسانی است که به مقام رضا

دوست دارم و اگر مرا جوان قرار داد، جوانی را دوست دارم و اگر بیمارم کرد، بیماری را دوست دارم و اگر به من سلامت بخشید، صحت را دوست می‌دارم و اگر مرا رساند، مرا دوست دارم و اگر مرا زنده و باقی گذارد، زندگانی را دوست دارم. یعنی خواست ما خواست خداست و ما از خود خواسته‌ای نداریم. در بسیاری از روایات، از جمله در حدیث معراج که گفت‌وگوی خداوند با حبیب خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، مقام رضای بندگان عاشق و شیفته پروردگار به خوبی ترسیم شده است. این روایت مفصل با پرسش رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند آغاز می‌شود: «رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سَأَلَ رَبَّهُ فِي كَيْلَةِ الْمُعْرَاجِ، فَقَالَ: يَا رَبُّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله: لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَى بِمَا قَسَمْتُ» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷۷، ب ۲، ص ۲۱، ح ۶)؛ از امیرمؤمنان عليه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج از خداوند پرسید: «خداوند، کدامین عمل از دیگر اعمال برتر است؟» خداوند متعال در پاسخ فرمود: «هیچ چیز نزد من از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده‌ام برتر نیست».

معمولاً عمل بر رفتار جوارحی گفته می‌شود، اما در موارد نادر، از جمله در این روایت به حالات قلبی گفته شده است. توکل و رضایت، از حالات قلبی به شمار می‌آیند که در این روایت عمل خوانده شده‌اند.

گفت‌وگوی روح مؤمن با معبود خویش

در بخشی از این روایت، درباره هنگامه مرگ مؤمن واصل به حق و سالک طریق معبود آمده است: «وَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ يَقُومُ عَلَى رَأْسِهِ مَلَائِكَةٌ بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ كَأْسٌ مِنْ مَاءٍ الْكَوْثَرِ وَكَأْسٌ مِنَ الْخَمْرِ يَسْقُونَ رُوحَهُ حَتَّى تَذَهَبَ سَكْرَتُهُ وَمَرَّزَتْهُ وَيَسْرُونَهُ بِالْبِشَارَةِ الْعُظْمَى وَيَقُولُونَ لَهُ طِبَّتْ وَطَابَ مَثْوَاكَ إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَيَّ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ الْحَبِيبِ

رضا داده است؛ مرتبه دوم مقام رضا آن است که مؤمن چنان عاشق خداست و به او محبت دارد که به مصلحت و خیر خود نمی‌اندیشد و به بلا و مصیبت راضی است؛ چون آن را از سوی محبوب و معشوق می‌داند، و هرچه از معشوق به او رسد، نیکو و لذت‌بخش است. او چیزی را نمی‌پسندد که خداوند می‌پسندد و چیزی برای خود نمی‌خواهد. اگر خداوند به او فرمان دهد که در آتش برود، با کمال رضامندی، خود را در آتش می‌افکند؛ چون فرمان از سوی محبوب است و هرچه از محبوب رسد نکوست. در میان اولیای خدا، نمونه‌هایی هرچند اندک از کسانی که محبتشان به خداوند شدید است و دل در گرو خواست خدا دارند و به خود و خواستشان نمی‌اندیشند، یافت می‌شوند. کسانی که با همه وجود عاشق خداوندند و خود را فانی در معبود می‌دانند و جز محبوب و معشوق چیزی و کسی را نمی‌شناسند. برای ما حتی تصور چنین مقام و مرتبه‌ای از رضا دشوار است، اما بی‌تردید کسانی هستند که به این مقام متعالی دست یافته‌اند و وجودشان سراپا اطاعت از خدا و عشق به معبود است. بی‌تردید مصادیق کامل این نمونه‌ها معصومان عليهم السلام هستند. روایت شده که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمرش به ضعف و پیری و ناتوانی گرفتار شده بود. امام باقر عليه السلام از او دیدن کردند و پرسیدند: «حالت چگونه است؟» عرض کرد: «أَنَا فِي حَالَةٍ أُحِبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ وَالْمَرَضَ عَلَى الصِّحَّةِ وَالْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ. فَقَالَ عليه السلام: أَمَا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِنَّ جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أُحِبُّ الشَّيْخُوخَةَ وَإِنْ جَعَلَنِي شَابًا أُحِبُّ الشَّبَابَ وَإِنْ أَمْرَضَنِي أُحِبُّ الْمَرَضَ وَإِنْ شَفَّانِي أُحِبُّ الشَّفَاءَ وَالصِّحَّةَ وَإِنْ أَمَاتَنِي أُحِبُّ الْمَوْتَ وَإِنْ أَبْقَانِي أُحِبُّ الْبَقَاءَ» (جبعی عاملی، بی‌تا، ص ۸۷)؛ من در حالی‌ام که پیری را بیشتر از جوانی دوست دارم و بیماری را بیش از سلامت و مرگ را بیش از زندگی. حضرت فرمود: اما اگر خدا مرا پیر کرد، من پیری را

پیرامون خود را بنگرد، بلکه او در دنیا تنها به خداوند توجه داشته و به دنیا نگاه استقلال‌ی نداشته است. او دنیا و آنچه را در آن است، مظاهر الهی می‌دیده است. آن روح به خداوند می‌گوید که از آغاز آفرینش همواره در خوف و خشیت از مقام معبود و پروردگار خود به سر برده است. البته، این خوف از عذاب الهی نیست؛ زیرا او از پیش می‌دانست که در جوار عرش، مهمان خداوند رؤوف خواهد بود، بلکه خوف از درک عظمت و شکوه بی‌انتهای خداوند است. این خوف در معرفت ناب مؤمن به مقام پروردگار و کارگزار و قدرت مطلق هستی ریشه دارد. از این رو، خداوند دربارهٔ علمای راستین فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸)؛ از بندگان خدا تنها عالمان ربانی از خداوند می‌ترسند.

«فَيَقُولُ اللَّهُ: صَدَقْتَ عَبْدِي كُنْتَ بِجَسَدِكَ فِي الدُّنْيَا وَرَوْحُكَ مَعِيَ فَأَنْتَ بَعِيْنِي سِرُّكَ وَعَلَانِيَتُكَ سَلَّ أُعْطِكَ وَتَمَنَّ عَلَى فَأَكْرَمَكَ هَذِهِ جَنَّتِي فَتَبْحِثْ فِيهَا وَهَذَا جَوَارِي فَاسْكُنْهُ»؛ خداوند می‌فرماید: «راست گفتی، ای بنده من. تو با جسد خود در دنیا بودی، ولی روح تو نزد من بود، تو در آشکار و نهان در نظر من بودی، بخواه تا به تو عطا کنم و تمنا کن تا تو را گرامی دارم. این بهشت من؛ پس به میان آن در آی، و این جوار من است؛ پس در آن اقامت کن.

عظمت مقام رضای مؤمن واصل به حق

خداوند به بنده ره‌یافته به وصل خویش می‌فرماید: از من درخواست کن تا به تو ببخشم و خواهش و تمنا کن تا تو را گرامی دارم و خواهشت را برآورده سازم. این بهشت از آن توست؛ به اندرون آن درآی و در هر جای آن که خواستی فرود آی و در جوار من سکنا گزین. آن بنده که از غم و غصه و گرفتاری‌ها رها شده و در جوار خداوند از نعمت‌های بهشتی برخوردار گشته، در آن مقام نیز خواسته‌ای جز جوار خداوند و دیدارش ندارد. از این رو از ماسوی‌الله و حتی

الْقَرِيبِ»؛ هرگاه مر بنده [راه‌یافته به یقین] فرارسد، فرشتگان با پیمان‌های از آب کوثر و پیمان‌های از شراب در دست، بر بالین او حاضر می‌شوند و روح او را سیراب می‌سازند تا سکر و سستی بر او اثر نگذارد و او را به بشارتی بزرگ مژده دهند و به او می‌گویند: «تو پاک و نیکو هستی و منزلگاه تو نیز پاک و نیکوست و تو بر خدای عزیز و کریم و دوست نزدیک خود وارد شده‌ای». پس از آنکه فرشتگان خدا، مؤمن شایستهٔ خدا را هنگام مرگ با آب کوثر و شراب پاک بهشتی سیراب ساختند تا سستی جان‌کندن از او برطرف شود و او را به مقامات عالی در جوار خداوند کریم و عزیز و محبوب بشارت دادند، روح سرشار از شمع و خنکای وصل به معبود آن بنده خالص بر دستان فرشتگان به پرواز درمی‌آید: «فَتَطِيرُ الرُّوحُ مِنْ أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ فَتَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي أَسْرَعٍ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَلَا يَبْقَى حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ إِلَيْهَا مُشْتَاقٌ وَتَجْلِسُ عَلَى عَيْنِ عِنْدَ الْعَرْشِ ثُمَّ يُقَالُ لَهَا: كَيْفَ تَرَكْتِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: إِلَهِي وَعِزَّتِي وَجَلَالِكَ لَا عِلْمَ لِي بِالدُّنْيَا أَنَا مُنْذُ خَلَقْتَنِي خَائِفٌ مِنْكَ»؛ پس روح او از دست فرشتگان پرواز می‌کند و در کمتر از چشم‌برهم‌زدنی به سوی خداوند صعود می‌کند و حجاب و پرده‌ای بین او و خداوند باقی نمی‌ماند، و خداوند مشتاق دیدار اوست و روح این بنده در کنار چشمه‌ای نزد عرش می‌نشیند. سپس از او می‌پرسند: «چگونه دنیا را ترک کردی؟» در پاسخ می‌گوید: «خدایا، به عزت و جلالت سوگند، خبری از دنیا ندارم؛ زیرا از آغاز زندگی از تو ترسان بودم [و به‌امور دنیا توجهی نداشته‌ام]». وقتی روح سبک‌بار مؤمن پاک‌باخته بر لب چشمه‌ای در عرش خداوند در انتظار دیدار معبود و معشوق می‌نشیند، خداوند با این مسافر از راه‌رسیده احوال‌پرسی می‌کند و به او خوشامد می‌گوید. آن‌گاه می‌پرسد: از دنیا چه خبر؟ او در پاسخ می‌گوید: از دنیا هیچ خبری ندارم. نه اینکه او در دنیا انسانی چشم‌وگوش‌بسته بوده که نتوانسته

از خود چیزی ندارد و هر چه دارد از خداست، عرض می‌کند: «إِلَهِي كَيْفَ أُعْجِبُ بِنَفْسِي وَأَنَا ذَلِيلٌ إِنْ لَمْ تُكْرِمْنِي وَأَنَا مَغْلُوبٌ إِنْ لَمْ تُنْصِرْنِي وَأَنَا ضَعِيفٌ إِنْ لَمْ تُقَوِّنِي وَأَنَا مَيْتٌ إِنْ لَمْ تُحْيِنِي بِذِكْرِكَ وَلَوْلَا سِتْرُكَ لَأَفْتَضَحْتُ أَوَّلَ مَرَّةٍ عَصَيْتُكَ»؛ خدایا، چگونه به خود مغرور شوم؟ حال آنکه من ذلیل! اگر تو مرا گرامی نداری، شکست خورده‌ام؛ اگر یاری‌ام نکنی، ناتوانم؛ اگر نیرویم ندهی، مرده‌ام؛ اگر مرا به ذکرت زنده نداری و اگر پرده‌پوشی و رازپوشی تو نبود، نخستین بار که گناه کردم رسوا می‌شدم.

«إِلَهِي كَيْفَ لَا أَطْلُبُ رِضَاكَ وَقَدْ أَكْمَلْتَ عَقْلِي حَتَّى عَرَفْتُكَ وَعَرَفْتُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَالْأَمْرَ مِنَ النَّهْيِ وَالْعِلْمَ مِنَ الْجَهْلِ وَالنُّورَ مِنَ الظُّلْمَةِ فَقَالَ اللَّهُ: وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَحْجُبُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَذَلِكَ أَفْعَلُ بِأَحِبَّائِي» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷۷، ب ۲، ص ۲۸۲۷، ح ۶؛ خدایا، چگونه رضای تو را نجویم، درحالی‌که تو عقل مرا کامل ساختی تا تو را شناختم و نیز حق را از باطل و امر (معروف) را از نهی (منکر) و نور را از تاریکی و علم را از نادانی باز شناختم. پس خداوند می‌فرماید: «سوگند به عزت و جلالم که هیچ‌گاه بین خودم و تو حجابی قرار نمی‌دهم. آری، من با دوستانم چنین رفتار می‌کنم».

منابع

- جبعی عاملی، زین‌الدین علی بن احمد (شهید ثانی)، بی‌تا، مسکن
 الفؤاد عند فقد الأحبّة والأولاد، قم، بصیرتی.
 طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن،
 قم، جامعه مدرسین.
 طبرسی، علی بن حسین، ۱۳۸۵ق، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار،
 نجف، المكتبة الحیدریه.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، بحار الانوار، تهران، المكتبة
 الاسلامیه.

بهشت و نعمت‌های آن چشم می‌پوشد و می‌گوید: «إِلَهِي عَرَفْتَنِي نَفْسَكَ فَاسْتَعْنَيْتُ بِهَا عَنْ جَمِيعِ خَلْفِكَ وَعَزَّتِي وَجَلَالِكَ لَوْ كَانَ رِضَاكَ فِي أَنْ أَقْطَعَ إِرْبًا إِرْبًا وَأَقْتُلَ سَبْعِينَ قَتْلَةً بِأَشَدِّ مَا يَقْتُلُ بِهِ النَّاسُ لَكَانَ رِضَاكَ أَحَبَّ إِلَيَّ»؛ خداوند، تو خود را به من شناساندی و با شناخت تو از همه آفریدگان بی‌نیاز شدم. سوگند به عزت و جلالت، اگر رضای تو در آن باشد که قطعه‌قطعه شوم و هفتاد بار به فجیع‌ترین وضع کشته شوم، نزد من رضای تو از هر چیز بهتر است.

خدایا، تو به من معرفت و عرفان خود را بخشیدی که از هر نعمتی ارزشمندتر است و با وجود این نعمت متعالی و نعمت جوار تو، خواسته و نیازی دیگر ندارم و از بهشت تو نیز بی‌نیازم. آن‌گاه آن روح ره‌یافته به مقام رضای الهی، سرحد رضامندی خود را رضای الهی ترسیم می‌کند. البته راضی بودن او به رضای خداوند، نه از آن روست که مصلحت و خیر خود را در رضای خداوند می‌داند؛ چه آنکه وقتی طیب برای بیمار خود دارویی تلخ تجویز می‌کند، گرچه آن دارو کام بیمار را تلخ و ناگوار می‌سازد، چون شفابخش است، خوشایند او است. بلکه او در آن مقام، خود را نمی‌بیند تا در اندیشه خیر و صلاحش باشد. او خود را فانی در معبود می‌یابد و تنها خواسته و آرزویش، درک رضا و خشنودی معبود است. پس خطاب به معشوق و معبود خود می‌گوید که اگر مرا تکه‌تکه کنی و هفتاد بار به سخت‌ترین و فجیع‌ترین وضع بکشی، چون رضا و خواست تو در قطعه‌قطعه شدن من و کشته شدنم، آن‌هم هفتاد بار به شدیدترین وضع است، رضای تو برای من محبوب‌ترین و عزیزترین است.

وقتی مؤمن باریافته به جوار خداوند، آن جمله‌ها را بیان می‌کند، مانند کسی است که بلندپروازی کرده و ادعایی سنگین دارد و خودستایی می‌کند. پس برای اینکه خودپسندی را از خویش بزدايد و با همه وجود اعلام کند که رضای خداوند برای او بر هر چیز دیگر برتری دارد و او